

عالم آرامی نادری

تالیف

محمد کاظم مروی وزیر مرو

تصحیح و با مقدمہ و توضیحات و حواشی و فہرستہا

دکتر محمد امین ریاحی

جلد دوم



نشر علم

عالم آرای نادری (سه مجلد)

تألیف محمد کاظم مروی وزیر مرو

به تصحیح و با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی

چاپ دوم (با تجدید نظر و اضافات) زمستان ۱۳۶۹

چاپ چاپخانه مہارت

تیرال ۲۲۰۰ جلد

مرکز پخش در تهران و شهرستانها؛ انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

دیباچه دیوان دولت و عالم آرای پادشاهان سپهر اقتدار، و عنوان صحیفه خلافت و کشورگشایی خسروان گیتی مدار، که بر حسب «الملک والدين توأمان» فاظمان مناظم دین و دولت‌اند، و مسند آرایان محافل ملک و ملت‌اند، جز بد تأسیس اساس عدل و احسان و ترمیم مبانی حصن رأفت و امتنان زینت پذیر نیست. زیرا که هر یک از این گروه و الاشکوه [که] از درگاه جناب احدیت مأمور امر «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» اند، این شیوه ستوده را پیشنهاد خاطر خورشیدمآثر ساخته، در نگهبانی بلاد و رفاه حال کافه عباد کوشش و اجتهاد ورزیده، پایه رفعتشان به ذروه بلند «ورفعناه مکاناً علیا» رسیده، به مراتب دوجوهانی فایز گردیده‌اند. ارباب تحقیق و صاحب خردان عالم نمیر و تدقیق، که دیده بصیرتشان به مشاهده مصنوعات کارخانه ایجاد و ابداع گشاده است، دریافتگان این نشأه کامله را به موجب خطاب بلا ارتباب «السلطان العادل ظل الله» ظلال رحمت آفریدگار شمرده‌اند.

الحمد لله که ذات خجسته صفات عالم آرای نادر زمان و خدیو جهان، ناهشاه قضا قدرت قدر توأمان، خسرو کامبخش صاحبقران، عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرای، و فهرست مجموعه دولت و کامرانی، زنگ زدای مرآت حقیقت نمایی ملت جمعی، و ناسخ مآثر جنگیزی و اسکندری، غارس نهال همیشه بهار دولت والا، خورشید عالم افروز سلطنت جهانگشا، جوهر تیغ اقلیم گشایی و کشورستانی، فارس مضامیر شجاعت و دشمن شکاری، سفیده صبح فتح و ظفر، مطلع غرایب مظهر و اثر، شقه طراز علم صاحب کلاهی، ممتاز شیوه خسروی و تاجداری، خاقان جهانیان نادرشاه صاحبقران - انعام الله تعالی ملکه الی یوم القیام - به این طریقه مرضیه سالک و جاهد است. لاجرم از دیوان رفیع الارکان «ربک ما یشاء و یشاء» توقیع رفیع سلطنت و اورنگ آرای ممالک فیح الممالک ایران، که خلاصه ربع مکون و بهترین عرصه جهان است، به ذات اقدس و وجود مقدس همایون آن حضرت تزیین یافته، منشور این موهبت عظمی به نام نامی و لقب گرامیش مزین و موشع گردیده است.

به‌داز آنکه این تزهت آباد ارم بنیاد، از سوسوم هجوم اغادی و مخالفین وانسداد،

بزرگوار گردید، گلشن همیشه بهار دولت علیّه سلاطین معدلت آیین مستوبه - اعلی‌الله در جاتهم فی اعلی‌علیین - از خرمی و نصارت افتاده بود در این اوان سعادت بنیان که غره سباح دولت و اقبال و آغاز ایشام صبح‌جاء و جلال است، به تراوش ایر مطیبر مرحمت لایزال رجسته عنایات اقبال شهریار عظیم‌الهمال، طراوت از سر گرفته، غنچه‌های آمال کافه انام آغاز شکفتن نمود، واعادی مخدول‌العاقبه، که خار گلزار دین و دولت بودند، [از شعله] قهر قهرمان زمان سوخته، راه دیار عدم پیمودند، و هواخواهان و فرمانبران، که در آرزوی روزی چنین بودند، بر حسب فرمان مطاعه، روی ارادت و اخلاص بدرگاه [کردون مطاف] آورده، زبان حال کافه خلایق بدین مقال مترنم گردید، نظم:

یارب این خسرو جم قدر سلیمان حشمت که گلستان جهان تازه و سیراب از سوست
جمع بادش همه اسباب جهان پیوسته زانکه آسایش جمعیت احیاب از سوست
چون ذره حقیر محمدکاظم وزیر دارالملک مرو شاهجان، شرح وقایع احوال
سعادت اشتغال آن حضرت را، از ایام صبا تا هنگام شایب جوانی، و آغاز لشکرکشی و
ولایت‌گیری تا زمان وصول علمای برتری و سپهرداری ایران، و انتزاع مملکت از پد
منغلیه، مخالف و مؤالف [را]، مفصلاً در دفتر اول این اوراق تشریح نموده است، لازم
گردید که عنان بنان را در مضمار بیان واقعات احوال خاقان صاحبقران از بدو جلوس
همایون به جولان در آورده، واقعات ایام دولت ابتدا پیوند را من حیث الصدور در سلك
تعمیر در آورده، بر صفحه بیاض نگارد، از واهب بی‌منت توفیق اعانت مسئلت می‌نماید.

۸۴

[تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان]

برای حقایق [نمای] ارباب خرد پوشیده و پنهان نماناد که: به نحوی که در
مجلد اول ایمانی بدان شد، بعد از تسخیر ممالک آذربایجان، از خطّه شیروان به اراده
جلوس بر سریر دارایی و پادشاهی رایات آسمان گشا [را] به صوب چول مغان افراشته،
به تمسیم این عزیمت و عروج بر معارج تخت سلطنت عنان همت بدان صوب اعطاف
داد.

چون دشت چول مغان مضرب سزادقات اجلال گردید، روزی با چند نفر از
مقربان بساط عزت، که مداخل امور دین و دولت بودند، در خلوت گفتگویی در باب
تعمین سلطنت و قایم مقام امور خلافت، که اهم مهم است، به میان آورد که: چون مدتی
است با در رکاب سعادت نهاده، و گردنکشان و طغانیان ایران را به ضرب شمشیر به اطاعت
در آورده، حوزه ممالک را از وجود اهل فتنه و فساد پرداخته، همگی مطیع امر و نهی
ما گردیده [اند] الحال مملکت را پادشاه صاحب وجودی ضرور است، و در ممالک ایران

هر چند صاحب اختیار و فرمانروایی جز ما نمی باشد، ولی احتمال دارد که سرکردگان و سرخیلان بلکه عموم اهالی ایران یکی از اولاد نامدار و احفاد بزرگوار سلاطین صفویه را به پادشاهی برداشته، تعب و تصدیع چندین ساله ما را ضایع و بر طرف گردانند.

ندیمان خاص عرض نمودند که: فدایت شویم، حد که چنین اراده باطلی در خاطر آن خطور نماید؟ بهر چه رای عالم آرا قرار گیرد، از آن قرار معمول و معتاد داریم. خاقان صاحبقران فرمود که: شما چند نفر به خواهش خود سخن می گوئید، در این مملکت، سرداران و امرا و اعیان و ریش سفیدان ایلات و احشامات بسازند، که حرف شمارا قبول نخواهند کرد. و گاه باشد که به پادشاهی شاه طهماسب و عباس میرزا راضی باشند.

و هر کسی بنا به خواهش خود سخنی تقریر می نمود، نهایت حسنعلی خان معبرباشی آن که مقربترین خواص و ندما بود، در این مشورت سخنی از آن صادر نشد.

نواب اشرف فرمود که: جهت چیست که در این باب تکلم ننمودی؟

آن مدیر دوران به عرض صاحبقران زمان رسانید که: امروز پادشاهی و فرمانروایی از آن بندگان دوران است. اما مقرون به صلاح دولت آن است، که ارقام مطاع به جمیع ممالک ایران به عهده سرکردگان و سرخیلان صادر گردد، که وارد درگاه معلی گردیده، بعد از استرضای آن طوایف مملکه ای، پانهمه درست نموده، رضانامه از همدان جماعت گرفته، بعد از آن جلوس نمایند، باعث رضاجویی اله و خشنودی خلق الله هر گردد.

این سخن دارای زمان را بسیار خوش آمده، فرمود که: رای همایون ما نیز به همین قرار یافته، و آن شب را به روز رسانیدم، صباح دیگر [که] آفتاب زرین از نشیئه چهارمین به پرواز آمده، جهان ظلمانی را نورانی گردانید، خاقان زمان بر بالای تخت بر آمده، مهدی خان منشی دیوان اعلی را فرمود که: ارقامت به ولایات خراسان نوشته، اولاً برادر خود ابراهیم خان و طهماسب خان و کیل الدوله و سایر امرا و اعیان خراسان را طلب فرمود. و رقم دیگر به عهده محمدعلی خان و تقی خان فارسی مرقوم شد که با حکام و سلاطین بنادر وارد درگاه جهان پناه گردند. و فرمان مطاع به عهده ابوالحسن خان حاکم دارالسلطنه اصفهان و سایر بلوکات صادر، رقم دیگر به همدان و قندرو علیشکر و مازندران و گیلانات، و طایفه بختیاری و قلی و فارسی و غیره قلمی و رقم دیگر به ولایات آذربایجان انشا نموده، به صحابت چایاران روانه فرمود که باید هر کس در تحویل جدی و حوث؟ وارد درگاه والا گردند.

۱- نسخه: معبرباشی.

۲- نسخه: محله. بقیاس تصحیح شد. مچلکه، مچلکا، مچلکا (ترکی) (ب. س. د.).

۳- يك كلمه سیاہ شده، خوانده نمی شود.

۴- صحیح باید «تحويل دلو» (= اول بهمن) باشد. زیرا در یادداشت های ابراهیم گاتوگیوس آمده که: به خان ایروان فرمان رسید که اول ماه نو (ظ: شعبان) حرکت کند، و او در ۳۸ رجب (۲۴ دسامبر) به راه افتاد، و در ۲۹ شعبان به دشت مغان رسید. و خود نادر نیز شب دوشنبه ۹ رمضان ۱۱۴۸ وارد شده است. و از اینکه جلوس نادر (طبق جهانگشا پس از يك ماه بحث) روز پنجشنبه

بعد از فرستادن حاکمیان، ارقام دیگر به اطراف بلاد محروسه مجدد مرقوم فرمود، که موازی یکصد هزار دست خلمت ملوکانه از ولایات پییده بهزودی بهرکاب اقدس حاضر نمایند، و مقرر فرمود که بقدر ده دوازده هزار عدد کتبه و دوشاخه طیار نمودند. و مدت یکماه تمام بادله و دیبا و کیمخا و املس و چهار ذریعی و بکرس و آنقدر اسباب از اطراف ولایات حاضر نمودند، که عقل از تصور آن عاجز بود.

در غرة شهر رمضان المبارک سنه ثمان و اربعین و مائه بعد الالف اول سرداران و حکام و عمال و مباشرین آذربایجان و عراق و مازندران و قلمرو ورشت و لامیجان و فارس حاضر گردیدند، و در عشمه مذکور محمد ابراهیم خان برادر خاقان صاحبقران و طهماسب خان و کیل الدوله و احمدخان کهرلو و شاهقلی خان قاجار مروی و پیرمحمدخان بیگلریگی هرات وارد آستان معدلت بنیان گردیدند.

صاحبقران زمان بعد از ملاقات برادر گرامی، در جنب سرایرده جلال مقرر فرمود که سرایردهای بر سرپا نمودند، آن حضرت در آنجا ترول نمود. و خاقان سلیمان شان مقرر فرمود که فرزند اعز ارشد نامدار رضاقلی میرزا ۵ و نصرالله میرزا به شرف دستبوس عم بزرگوار [مشرق] گردیدند.

و جمیع حکام و سلاطین و رؤسا و بزرگان، همه روزه اولای بر در دولتخانه آن رفته، بعد از آن به کرش درگاه و آلامی آمدند. و نواب ظهیرالانامی در کشیکخانه همایون چون سایر امرا توقف می فرمود.

و بعد از آنکه آن خسرو کامگار از سرایرده خود به دیوانخانه آمده، درخیمه نادری ترول اجلال می فرمود، بر نهج معمول که همیشه سلام می گرفت، مردم را نایبان اشپک آقاسی و جارجیان و حاجیان فریاد کرده می گفتند: «سلام دور»، جمع رؤسا و امرا فیضیاب حضور ساطع النور والا شده، کرش می نمودند. و محمد ابراهیم خان با شاهزادگان نامدار آمده، دریک سمت می ایستاد. تا هنگامی که دیوان ولایات و عرض مطالب مردم را رسیده، بعد از اتمام دیوان که لااقل چهار ساعت نجومی می شد، مردم را مرخص می فرمود که هر یک به اطاق و مسکن [خود] می رفتند.

و از ندما و مقربین درگاه والا حسعلی خان معیرباشی و مظفر علی خان و میرزا

۲۲ شوال ۱۱۶۸ (برابر ۱۸ اسفند، ۹ مارس ۱۷۳۶) بوده، چنین برمی آید که دعوت شدگان می بایست در تحویل دلو (= اول بهمن) وارد شوند.

در این باره در جهانگشا (ص ۲۶۷) نیز می خوانیم: «فرامین مطاعه... عز صدور یافت که حکام... در پانزدهم جمادی الاخری در صحرائی حقان... حاضر شوند» که این هم نادرست به نظر می رسد، و به دو شکل توجیه پذیر است: یا ۱۵ جمادی الاخری تاریخ صدور فرمانهاست، یا اینکه بعداً به سبب سرمای زمستان برنامه عقب افتاده است.

۵- نسخه: امامقلی میرزا، به قیاس تصحیح شد. وک: یادداشت های پایان کتاب

۶- صحیح باید نظر علی خان باشد. به نوشته سفارتنامه ایران (رحمی همراه سفیر عثمانی در ۱۱۶۵) نظر علی خان بعد از مسقطی خان بیگدلی شاملو ناظر (یعنی رئیس تشریفات دربار نادر) بود و فردای قتل نادر در برابر سرایرده شاهی او را پاره پاره کردند.

زکی و طهماسب‌خان و کیل‌الدوله را نگاه داشته، ساعتی بدشان طرح بزم نمود. بعد از آکل و شرب چاشت و شام مرخص می‌گردیدند.

چون چند یومی بر آن منقضی شد، نواب صاحبقران وارد خیمه برادر شده، بعد از ملاقات تقریر مقدمه پادشاهی را در میان نهاد که: چون ریاضت بسیار و تعب و مشقت بیشمار بردمام، چه مانعی دارد که سکه و خطبه را به نام نامی و اسم سامی خود موصوف نمایم، و این دولت شاید تا انقراض عالم بماند.

ابراهیم‌خان در جواب برادر عرض نمود که: در این ممالک حال مدت مدید است که اولاد واحفاد شیخ صفی‌الدین [سلطنت می‌کنند] ۷، و مردم ایران حلقه متابعت آن خاندان را در گوش کشیده‌اند. [شایسته نیست] ۷ به جهت دو روزه دنیای غدار قصد حیات اولاد آن سلسله و الاتبار نمایند، عنقریب اولاد ما هر یک در دست کسی به جزای عقوبت گرفتار خواهند شد. و اگر مدعا حکمرانی و دارایی باشد، الحمدلله که امروز چون رستم دستان و سام نریمان به ضرب شمشیر عرصه ممالک را به حوزة تسخیر خود درآورده، جمیع فرمانروایان سر بر خط فرمانت نهاده‌اند، و اسم بلند صاحبقرانی در میان جهان افکنده‌ای. چه شود که مجدداً طهماسب شاه را به سریر خلافت نشانید، خود را تهمتن تاجبخش ثانی خطاب نمایی.

مگر نشنیده‌ای که کیکاوس با هزار و هفتصد [تن] از امرا و بزرگان لشکر در دارالمرز مازندران به علم سحر گرفتار دیو سفید گذاشته، دیوان مازندران را به ضرب عمود به نیروی عنایت یکه و تنها قدم در آن ممالک گذاشته، دیوان مازندران را به ضرب عمود گاور چون گوشتابه نرم ساخته، اولاد سرداران و سرخیلان را با کاورس کی نجات داده، از آنجا قدم در مغاره دیو سفید گذاشته، جگر گاه آن را به ضرب خنجر آبدار طهمورثی درهم شکافته، و اولادین مرزبان را از تخت به تخت تاپوت کشید. و مازندران را از لوث وجود آن طایفه پاک ساخته، کیکاوس را به اسطرخ برده، بر اورنگ پادشاهی نشانیده، مراجعت به سیستان نمود. و اگر پادشاهی می‌خواست، می‌توانست به عمل آورد، و آن حسن خدمت برای پاس ادب آن سلسله بود، و غرض اسم بود، که از آن اژدهای دمان در عرصه جهان بماند. و همین جفا و مشقت که از تو به وجود آمده، تا انقراض عالم خواهند گفت.

[خلاصه تاریخ ایران، از زبان نادر]

مزاج با ابتهاج آن حضرت از سخنان برادر، که خلاف اراده او بود، بهم برآمده، در جواب گفت: اگر پادشاهی و فرمانروایی به حسب ارث می‌بود، می‌بایست پیشدادیان که اول مرتب امور سلطنت بودند، [هنوز پادشاهی می‌کردند] زیرا که یازده تن بودند و

مدت ملکشان دوهزار و چهارصد و پنجاه سال، و بعد از آن کسان ده تن بودند، هفتصد و سی و چهار سال پادشاهی کردند. و بعد ملوک طوایف به دوشنبه شدند، و عند ایشان بیست و دو تن بود، و سیصد و هفده سال پادشاهی نمودند. چون دولت ایشان به سر رسید، ساسانیان که ایشان را اکسره خوانند، سی و یک تن بودند، ملک ایشان را اتراع نموده، و پانصد و بیست سال پادشاهی کردند.

و بعد از وفات جناب رسالت بقمیر محمد بن عبدالله (ص) بنی امیه مخدوله تسلط یافته، عدد ایشان چهارده بود. و نود و یک سال پادشاهی کردند. چون ظلم ایشان شهره آفاق گشت، و دولت ایشان نیز به سر آمد، بنی عباس بر سر خلافت قرار یافت، سی و هفت نفر بودند، پانصد و بیست و چهار سال حکومت و سلطنت نمودند. و معاصر ایشان که در ممالک ایران متحدی امور دولت و پادشاهی بودند، اولاً ظاهریان که هفت نفر بودند و پنجاه و شش سال پادشاهی کردند، و دوم صفاریان که ستن بودند، و در مملکت سیستان سی و چهار سال به سر بردند. سیم سامانیان که مدت ملک ایشان یکصد و دو سال و شش ماه بود از حدود هند تا حدود ترک و فارس و عراق، و دارالملک [ایشان] بلده بخارا بود. و شاعر اسامی ایشان را در این دو بیت منظوم ساخته:

نه تن بودند زال سامان مشهور
هریک به امارت خراسان مذکور
اسماعیلی و احمدی و نصیری
دو نوح، دو عبدالملک و دو منصور
و سامانیان از اولاد بهرام جویی اند، چهارم غزنویان اند، و عدد ایشان چهارده تن و مدت ملکشان صد و پنجاه سال، پنجم غوریان هفت تن بودند، مدت دولشان شصت و چهار سال، ششم آل بویه عدد ایشان هفده نفر، و مدت ملکشان یکصد و بیست و هفت سال، و بویه از نسل بهرام گور است. هفتم سلجوقیان و ایشان چهارده نفر و مدت ملکشان یکصد و شصت سال بود.

نواب ابراهیم خان عرض نمود که: سؤال را جواب ضرور است.

نواب صاحبقران فرمودند که: بفرمایید.

مشاربه مذکور نمود که سلجوق بهر و چهار پست به افراسیاب ترک می رسد. نواب گیتی ستان فرمود که: دریاب خوارزمشاهیان چه می گوئی؟ که ایشان نه نفر بودند و مدت ملک ایشان یکصد و سه و هشت سال، و اصل ایشان اتوشتگین غرچه بود، و آن غلام بلکاتگین بود، و بلکاتگین غلام سلطان [ملکشاه] سلجوقی است. نهم اناباکان که سه شعبه بودند: و اول به فارس و ایشان معروف اند به سلتریان، و عدد ایشان پانزده تن است، و مدت ملکشان یکصد و بیست سال بود. شعبه دوم، پادشاهان شام و دیاربکر هفت تن و ملکشان یکصد و هفتاد و هفت سال. و ایشان از تخم آق ستر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی

۸- در تعداد افراد و سالهای فرمانروایی سلسلهها خطاهایی در متن هست. و چون به علت تقسیم منصرفات در اواخر سلسلهها، طبق آخرین تحقیقات هم برخی از این ارقام مورد اختلاف است، و تصحیح ارقام بدون توضیحات کافی سودی ندارد، از اشاره به موارد اشتباه خودداری شد. علاقمندان به تطبیقات سلاطین اسلام این پول ترجمه عباس اقبال، و سلسلههای اسلامی بوسورت ترجمه فریدون بدرای مراجعه خواهند کرد.

است. شعبه سیم در عراق و آذربایجان حکومت یافتند. شش نفر بودند، یکصد و بیست سال پادشاهی کردند.

دوم اسماعیلیان به دوشعبه از اولاد اسماعیل پسر حضرت امام جعفر صادق (ع) بودند. و در ولایت مصر و شام شعبه‌ای دوست و شصت سال پادشاهی کردند. شعبه‌ای که در ایران مشهورند به اسماعیلیه که آنان را ملاحظه خوانند، ایشان هشت نفر و مدت دولشان یکصد و هفتاد و یک سال. یازدهم قراختیایان نه تن بودند، و در ولایت کرمان هشتاد و شش سال حکومت کردند.

چون دولت آن علویان به سر آمد، چنگیزخان از ممالک خطا و ختن خروج کرده، حمیع توران و ایران را قتل‌عام نمود، چنانکه حادثه طوفان نوح و واقعه چنگیزخان را مساوی گرفته‌اند. و بیست و یک تن از نسل مغول در مملکت ایران یکصد و پنجاه سال پادشاهی نمودند. و در آن اوان که معاصر پادشاهان مغول بود دوتن از چوپانیان [امارت داشتند] که اول ایشان امیر چویان سلدوز است که در عهد امیر غازان [بود]. و غازان سلطان (ع) مردی بزرگ بود که خیرات بسیار در مکه و مدینه ساخت و نبیرماش ملک اشرف برعراق عجم و ملک ایران پادشاه گشت و مرد ستمکار و ظالم بود که شعرا گفته‌اند:

دیدنی که چه کرد اشرف خرم؟ او مظلمه برد و دیگری زرا!

و به دست جانی بیگ‌خان پادشاه دشت قیچاق به قتل آمد. و ایلبکانیان چهارتن سلطنت کرده‌اند، و از اروع چنگیزخان بودند، و امیر شیخ حسن، اول پادشاهی نمود، و بعد از آن پسرش اویس در پادشاهی مشهور گشت، و رشیت پرور بود.

و دیگر شیخ ابواسحاق. و مظفریان که هفت تن بودند، و مدت ملکشان هفتاد و دو سال بود.

دیگر چون دولت ایشان به سر آمد، نوبت به ملوک کرت آمد، و ایشان هشت تن بودند، و یکصد و سی سال پادشاهی نمودند. و سرداران ۱۰ که در باشتین سبزوار مرد [م] تجار بازاری بودند [ند] و عهده آنها دوازده تن بود، و سی و شش سال حکومت و سلطنت نمودند.

و بعد از آن [سلطنت بر] تیموریان قرار گرفت که اول ایشان امیر تیمور صاحبقران بود، و آن، پادشاهی عظیم‌النشان بود و اکابر مورخان آنرا در کشور گشایی و جهانگیری و وصولت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذوالقرنین و چنگیزخان گفته‌اند، و در بیان حالات آن مجلدات پرداخته‌اند، و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات آن کتابها ساخته، و ظفرنامه که به تاریخ تیموری مشهور است از مصنفات جناب الفتح المورخین مولانا شرف‌الدین علی بزدی از آن جمله [است]. و نسب آن صاحبقران درران و نسب چنگیزخان به تومن‌خان که پدر چهارم چنگیزخان است و پدر نهم اوست به هم می‌رسد.

و آن خسرو بلند اقبال جمیع ممالک ایران و توران و هند و روم را به تصرف خود درآورد. یکی از فضلا در تاریخ وفات آن پادشاه گفته، نظم:

به سال هشتصد و همت، هفده شعبان نماز شام، سهشنبه بمخطله اترار

و بعد از آن، پادشاهی به شاهرخ پسر آن فرار گرفت. و شاهرخ در حین حیات خود میرزا خلیل سلطان ولد میرانشاه، برادرزادماش را در سمرقند بر تخت نشانید و بعد از چهارسال به جانب عراق فرستاده، ولد خود میرزا الخبیگ را در ولایت ماوراءالنهر پادشاه نمود. و آن امیر، فاضلی عالی مقدار بود، و در علوم ریاضی مهارت تمام داشت. و در سنه ثلث و عترین و ثمانمائه به اتفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی [زاده رومی] و مولانا علی قوشچی شارح تجرید، [که] در خدمت آن بودند، مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین، که ایشان را از کاشان به سمرقند آورده بودند، ایشان [رصدخانه‌های ساختند] در شمال سمرقند مایل بشرق، و زیج جدید ثانی خانی [را] که در این ایام مدار استخراج تقاویم بر آن است بستند، و عاقبت میرزا عبداللطیف پسرش بر آن یاغی شده، در نواحی قرشی جنگ نمود، و میرزا الخبیگ را گرفته به دست عباس نامی داده. به قتل آورد. و بعد از آن نوکران میرزا الخبیگ و میرزا عبدالعزیز متفق شده به قتلش آوردند، و بعد از آن فرزندان [میرانشاه] نیرگان امیر صاحبقران مرحوم در عراق و آذربایجان و خراسان و ترکستان و ممالک هندوستان پادشاه و فرمانروا بودند.

تا نوبت به سلطان حسین میرزا ابن میرزا منصور ابن میرزا باقرا ابن میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور گورکان [رسید] که پادشاهی صاحب اقبال بلند همت بود، و از عمر و دولت بهره مند گردید. مستقر دولت آن دارالسلطنه هرات بود، و [سی و] هشت سال و چهار ماه در ممالک خراسان و ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان و کابل در کمال صحت پادشاهی کرد. و مدت بیست سال در ایام دولت مفلوج بود، و قدرت به رفتار و سواری نداشت، و همیشه چهارکس آن را به تخت روان راه می بردند. و کودک خلق بود، و به بازی کبوتر و قوچ و خروس میل تمام داشت، و در شهر هرات آن را بر تخت روان به سرکه‌ها برده، تفرج می نمود.

و در آخر آن ایام پادشاهان و سلاطین اوزبک ماوراءالنهر را از تصرف اولاد میرزا ابوسعید بیرون کرده، طمع در ممالک خراسان کردند. میرزا سلطان حسین در سنه احدی عشر و تسعمائه به قصد دفع ایشان از هرات بیرون رفت. در روز سهشنبه غره شهر ذیحجه الحرام سنه مذکوره، در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس است، در حوالی پل تابان که بر آب مرغاب بستماند، وفات یافت. بعد از چهار روز نمش آن را به هرات نقل کرده، در مقبره‌ای که جهت خود ساخته بود دفن کردند.

و معاصر آن شاه اسماعیل ابن سلطان حیدر خروج کرده ممالک ایران را به حوزه ضبط و تسخیر خود درآورده، مدت دو بیست و سی سال اولاد و احفاد آن در ممالک ایران پادشاه و فرمانروا بودند. بعد از آن محمود افغان آمده، دولت به آن منتقل شد.

و امروز لطف الهی شامل حال من گردیده. جمیع ممالک را به ضرب شمشیر از اعادی گرفته تصرف کرده‌ام. و اراده آن دارم که قسم در جمیع ممالک گذاشته، عرصه آفاق را چون خورشید تابان تسخیر نمایم.

✱

چون نواب ظهیرالانامی این امثال و حکایات را استماع نمود، دانست که دل خود را به سلطنت و پادشاهی بسته، و مواظب و تمایح سودمند نیست. عرض نمود که: آنچه مقرر فرمودی، بیان واقع است. نهایت عرضی دارم، که باید دست رد بر سینه من نگذاری.

خاقان گفت: بیان کن آنچه به مخاطرت می‌رسد. عرض نمود که: چون سکه و خطبه به نام خود مزین سازی، مرتکب قتل شاه طهماسب نگردیده، بنا به خاطر من معاف فرمایی، که قتل پادشاهان شگون ندارد. نواب صاحبقران فرمود: که قبول نمودم، و به درگاه الهی واثق شده، عهد کردم که بعد از تسخیر ممالک هندوستان و ضبط و ربط ممالک مجروسه، خلافت و اورنگ آرای ایران را در کف کفایت شاه طهماسب گذاشته، آن را پادشاه و صاحب اختیار گردانم.

نواب ظهیرالانامی تبسم نموده، گفت: پادشاهی از آن تو باشد، مهربانی خود را دریغ مدارا. دارای زمان قبول نموده، سفارشات بسیار کرده، مراجعت به سرائق اجلال نمودند. روز دگر کاین فلک نیلغام کرد بر زمین فلک چون لکام (؟) گردش گردون به جهان اوج کرد شهره آفاق شد و موج کرد روشنی داد به هفت آسمان ظلمت شب گفت [ز گیتی] نهان در سرزدن خورشید خاوری، آن خسرو ممالک ستان داخل خیمه نادری گردیده، طهماسب خان و کیل الدوله و احمدخان مروی و حسنعلی خان معیرباشی را مقرر فرمود، که به حکام و خوانین و عموم رؤسا و سرکردگان ایران، که در دولتخانه همایون حاضر گشته‌اند، بدیشان گفتگو نموده بگویند، که صاحبقران زمان می‌فرماید که: اراده آن داریم که به خراسان رفته در کلات سکنی نموده، و دست از شورش و لشکر کشی برداشته، به عبادت درگاه صمدیت اشتغال داریم. و پادشاه شما شاه طهماسب است، و هر که خواهش سلطنت آن [را] دارد، عرض نماید که از آن قرار مصول و مرعی داریم. و [اگر] آنرا هم نخواست باشد، هر کس از اولاد و احفاد صفویه را خواسته [باشید]، بگویند که آنرا پادشاه نمایم.

چون خوانین مذکور چگونگی فرمایش نواب صاحبقران را به سرکردگان تقریر ساختند، تمامی عرض کردند که: ما را پادشاه و صاحب‌اختیاری بدون آن حضرت نمی‌شاید. و جمیع ممالک ایران در دست رومیه و افغانه و لرگی بود، و الحمدلله امروز احدی از معاندین در عرصه ممالک نمانده، که همگی مخالفین را بندگان گیتی‌ستان به ضرب شمشیر الماس قام قتیل و اسیر نموده، صفحه ممالک را از لوث وجود ایشان محضی و مجلی

گردانید، و رعایا فارغ‌البال در مهد امان آسوده و مرفه‌الحال می‌باشند، و ما را فرمانروایی به‌جز صاحبقران زمان نمی‌باشد.

و تاملت سه چهار یوم که خوانین استفسار می‌نمودند، همگی این جواب [را] می‌دادند، و اکثری می‌گفتند که: مگر چاره‌ای به‌جز راضی شدن نداریم؟ به‌مجردی که قسم دیگر افاده نماییم، کنده و دوشاخه که بر بالای هم ریخته‌اند، هرگاه [در] حال به‌قتل نیاورد، درکنده و دوشاخه محبوس خواهد داشت.

چون نواب صاحبقران حرفی از آن طایفه نتوانست مشخص نمود، طرح مجلس انداخته، مقرر فرمود که خیمهٔ دوازده دیرک نادری را، که در حین رفتن به‌سراقرص حسب‌الفرمان والا در حدود رشت و لاهیجان به‌اتمام رسانده بودند، برپا نمودند. و هر دیرک بیست و چهار ذرع ارتفاع داشت، و کویزهای طلا و مرصع در آن، و دوازده هزار میخ بر زمین، و با طناب ابریشم هفت‌رنگ نصب می‌کردند، و چهار قبهٔ طلا، که هر یک چون خم خسروی بود، بر سر آن دیرکها می‌نشانند. و ابرهٔ [آن] جوری بود، و میان آن دارایی بود، و دور و دایرهٔ آن را استادان صاحب‌هنر پجرحهٔ خیال درست نموده بودند، و فاصلهٔ بین‌الدیرک ده ذرع شاه بود، چهار هزار قریبش چابکدست آن خیمه را برپا نموده، می‌افکندند^{۱۲}، و فروش کیمیا و تقلیبای کرمانی می‌انگهند. و در قلب آن چادر، تختی از طلا مرصع به‌خواهر الوان ساخته بودند که مشهور بود به «تخت نادری»، که نواب همایون در آنجا آرام گرفته، و سازندگان و نوازندگان و رقاصان و شعبده‌بازان را حاضر نمودند.

چون بساط فردوس نشان زیب و آرایش یافت، سلاطین و سرداران و حکام و رؤسا و عموم اهالی و اعیان، که در بارگاه والا جمع آمده بودند، وارث حضور اقدس گردیدند. و بندگان والا مقرر فرمود، که اشیک‌آقاسیان امرای مذکور را در مجلس فردوس‌آشیان نشاندند. و بندگان اقدس چون قرص خاوری در بالای تخت نادری قرار گرفته، خوانین عظام چون ستارهٔ شام بردور و دایرهٔ آن بارگاه قرار و آرام گرفتند. و سازندگان به‌نواختن سازهای غریبه مشغول، و رقاصان و بازیگران به‌شعبده‌کاری اشتغال ورزیدند، و ساقیان ناهید عنابر پاده‌های خوشگوار با کواکب و اباریق من فضة کاساً من [ماه] معین در گردش آورده، غلمان آفتاب رخسار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سبب ذقن و پستهٔ دهن «وفاکجهٔ مما یتحیرون» آراستند.

لمؤلفه:

ساقیان هر دم زجا برخواستند
دختر رز را ز لعل آراستند
از فروغ ساغر شیرین کلام
گشت روشن مجلسی و دیگر خیام
آنچه ایچ اولدی بله در پیش شاه
عزت گشتند جملگی در پیش شاه
هر یکی از صوت خود در جوش شد
دیگری از عقل خود مدهوش شد
بابا خان چاپوشی فریاد کرد،
رو به سوی خسرو باداد کرد

۱۲- ظ: کوی‌رز.

۱۳- نسخه: می‌تکیدند.

در مقام عرض آمد آنچه‌ان
 باش جانم، دین و ایمانم فدا
 من سنیك بیر قولنکم ای نامدار
 هرکسی از مستی این بزم ناب
 گشت گلزار طرب یا آب و رنگ
 از نوای دلگشای اهل ساز
 گفت: «ای شاهنشاه عالی مکان
 سن اوله سن مظهر لطفاله
 تاج قوی باشکله اولکن شهریار»
 سایه می‌گشتند پیش آفتاب
 زهره از کف ریخت ساز و برگ چنگ
 باز ابواب طرب گردید باز

چون سر حریفان از باده ناب گرم گردید، بندگان اقدس صاحبقران از هر یک از خوانین و امرا و سرکردگان، احوال ترتیب دادن پادشاه [را] تفتیش می‌نمودند. سرکردگان عظام زبان به مدح و ثنای آن خسرو عالمگیر گشوده، می‌گفتند: ما را قبله و کعبه‌ای به جز تو نمی‌باشد، و به غیر از تو پیروی دیگری نخواهیم کرد. و در خدمت تو جانبازیها کرده‌ایم، و مال و دولت خود را فدای شاهراه تو نموده‌ایم، و اراده آن نیز داریم که بعدالیهوم سربلندیها نموده، رتبه امتیاز حاصل نماییم.

و آن روز تا محل زوال به عیش و نشاط اشتغال ورزیدند. چون سر سلاطین از باده ارغوانی گرم گردید، و مدهوشی ظاهر شد، خاقان صاحبقران رخصت انصراف داده، هریک به اطاق خود مراجعت نمودند.

و چهار شبانه‌روز متصل بر این نحو مجالس طلاآیین مرتب نمود، که شاید احدی در مقام مستی حرف پوچی [بزند]، و خواهشی نسبت به سلسله علیه صفویه اظهار نماید، میسر نشد. و همه کسی دم از اخلاص و ارادت نواب اشرف صاحبقران می‌زدند.

نهایت، در آن اوقات میرزا ابوالحسن^{۱۴} ملایاشی در اچادر خود گفته بود که: «هرکس قصد سلسله صفویه نماید، تاج آن در عرصه عالم نخواهد ماند». جاسوسان این خبر را به سمع همایون رسانیدند که یوم دیگر طناب به حلقش انداخته در حضور اقدس خفه نمودند^{۱۵}. و دیگر احدی را یارای آن نبود، که در آن باب سخنی اظهار نماید.

و در آن روز خاقان دوران از باباخان چاپوشی پرسیده بود که: «اراده ما چنان است، که ترک لشکرکشی نموده، در گوشه‌ای به عبادت معبود خود مشغول شویم».

چون مشارالیه مرد سخندان اراده فهم مدبری [بود]، موافق مزاج اشرف عرض کرد که: «طایفه افشار هشتاد هزار خانواریم، کی راضی می‌شویم، که پادشاهی بردیگری قرار گیرد؟ و نواب اشرف را نیز نخواهیم گذاشت، که رفته عبادت اختیار نماید. زیرا که عبادتی بهتر از داد مظلوم از ظالم گرفتن نمی‌باشد. پادشاه و قبله ما تو خواهی بود».

۱۴- کلمه ابوالحسن به خط کاتب اصلی نیست. کلمه اصلی را سترده، و به جای آن ابوالحسن را به خط دیگری نوشته‌اند. آنچه محو شده يك کلمه کوتاهتر بوده مثل: تقي، علی.

۱۵- در یادداشت‌های آیراهام گاتونگی کوس، اشاره به بهترین واقعه مهمی نیست. اما هنوز (زندگی نادرشاه، ترجمه دکتر اسماعیل دولت‌شاهی س ۱۵۷ - ۱۵۸) می‌گوید که ملایاشی (بدون ذکر نام او) در حضور نادر با شرط او درباره اصلاحات مذهبی مخالفت کرده و در همان حال هدف تیر واقع شد و مرد.

نواب اقدس را ناخوش آمده، گفت: مگر پادشاهی به زور می‌باشد؟
 باباخان عرض نمود که: اگر به زور نمی‌بود، شمشیر خلقت نمی‌شد. و امروز
 دنیا به کام ماست، کی می‌گذاریم که دیگری پادشاه شود.
 نواب اقدس فرمود طناب به گلوی باباخان ۱۶ انداخته، گفت: تورا به قتل می‌رسانم
 دست از من بردارید، و هر کس را اراده دارید، پادشاه نماییدا
 باباخان، در چنان حالت که طناب به گردن او انداخته بودند، به همان حرف خود
 ثابت بود.

نواب اقدس گفت: «مردم ایران سخت بی‌حیا بوده‌اند» و طناب از گلوی باباخان
 در آورده، مرخص فرمود.

روزی دیگر بابا کریم را طناب انداخته، عاقبت مرخص فرمود.
 و یوم دیگر، طهماسب‌خان و حسنعلی‌خان و احمدخان را مقرر فرمود، که به رؤسا
 و امرای ایران بگویند که: «اگر خواهش پادشاهی ما دارید، من به اندک تقصیری شمارا
 به قتل خواهم آورد، و از سر شما کله منارها خواهم ساخت، و زن و فرزندان شما را
 به اسیری خواهم انداخت.»

هر چند طهماسب‌خان از این مقوله سخنان تقریر نمود، مردم عرض نمودند که: ما
 جان و مال خود را فدای شاهراه دین و دولت نمودیم. به هر چه رای الهام آرای اقدس
 اقتضا نماید، بنده و فرمانبرداریم.

چگونگی مقدمات را خوانین مذکور به عرض حاکمان سده سنیه فلك مقدمار رسانیدند
 که: اهالی ایران دست در ذیل مرحمت خسروانه استوار کرده‌اند، که تا انقراض عالم
 از جمله هواخواهان و اخلاص شعاران این دودمان علیّه بلند مرتبه باشند.

چون نواب اقدس استماع این مقالات نمود، گفت: هر گاه خواهش ایشان این
 است که ما پادشاه فرمانروا باشیم، باید محضر نامه درست نموده، از اعلی و ادنی که در
 این اوقات فرخنده ساعات در رکاب نصرت مآب حاضر گردیده‌اند، رضاناامچه به ثبت
 خود شبوت نمایند، که بعد از آن از آن قرار معمول داریم.

در ساعت، منشیان عطاره نشان و نویسندگان دیوان صاحبقران طوامیر عریض و
 طویل درست نمودند، که حکام و سلاطین هر ولایت رضاناامچه نوشته، به مهر خود مزین
 نمودند.

بعد از اتمام محضر، اخترشناسان صاحب وقوف و منجمان فیلسوف ساعت سعد اختیار
 نموده، و مجلس پادشاهانه ترتیب داده، به تاریخ ۲۴ شوال سنه ثمان و اربعین و مائة
 بعد الالف تاج شاهی و مقفر فیروز کلاهی مکمل به جواهر الوان در سر گذاشته، در بالای
 تخت صاحبقرانی مشهور به نادری قرار و آرام گرفت.

و در آن روز فرح‌اندوز حکام و سلاطین و سرکردگان و سرخیلان و ریش سفیدان
 و کدخدایان و معین‌باشیان و یوزباشیان و پنجاه باشیان و دهباشیان و ساولان و عملجات

کارخانجات [را] به خلاع فاخره و نوازشات ملوکانه سرافراز ساخت. و در خزاین را گشوده اصناف خلائق را، که از ولایات بعیده وارد رکاب اقدس گردیده بودند، همگی را به انعامات بسیار سرافراز گردانید. حکام و سلاطین ولایات بعیده را مجدداً ارقام مبارک مطاع داده، روانه نمود.

و در تاریخ جلوس که در روی سکه عباسی نیز زده بودند، و آقاحسین ۱۷ ولد عالیحضرت مجتهدالزمانی آقافرج خبوشانی به نظم آورده: به تاریخ الخیر فی ماوقع، که «الخیر فی ما وقع» ماده جلوس همایون است. و در روی دیگر آن این است: نظم: سکه بر زر کرده نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتیستان ۱۸ و جمعی از شرای عراق، که از جمله هواخواهان و دولت طلبان شاه طهماسب و اولاد صفویه بودند، و پادشاهی صاحبقران باعث ملال آن طوایف اخلاص نشان بود، در جواب مصراع اول گفته بودند: بریدیم از مال و از جان طمع... بعد از مدتی که به سمع اقدس رسانیدند، جمع کثیری از شعرا و صاحب کمالان عراق را به قتل آورد. القصه، خاقان صاحبقران دوسه ماه دیگر در متרחات و بیلاقات چولمغان به عیش و نشاط مشغول شده، عمالی که جهت تعیین فرمود: میرزا بدیع الزمان تباوری و میرزا نظام اصفهانی را به لشکر نویسی دیوان اعلی سرافراز و مباهی گردانید، و چهار نفر مستوفی الممالک تعیین فرمود: میرزا شفیع تبریزی [را] مستوفی آذربایجان، و میرزا باقر خراسانی را مستوفی عراق، و میرزا علی اصغر را مستوفی خراسان، و میرزا محمد علی اصفهانی را مستوفی فارس نموده، و میرزا مهدی استرابادی را به مرتبه منشی الممالک سرافراز فرمود، که همیشه در رکاب اقدس بوده خدمت نمایند.

و به جهت ولایات وزرا و مستوفیان و عمال و ضابطان تعیین فرموده، مقرر داشت که: حکام و ضابطان ولایت به مداخل و مختارج مداخله ننموده، مواجب مقرر خود را از عمال ولایات بازیافت می نموده باشند، و بیگاریگیان ولایات را بیکهزار تومان و زیاده و کمتر مواجب برقرار فرمود.

و جهت سرکار خاصه شریفه چند خدمت را که از معظمت امور کارخانه سلطنت است، و در درگاه سلاطین سابقه معمول بوده، چون وزیر اعظم که اعتمادالدوله می گویند، و اشیک آقاسی و قولر آقاسی و قورچی باشی تعیین اینها را موقوف فرموده، دخل و خرج ولایات را در کف کفایت نویسندگان و مستوفیان دیوان اعلی وا گذاشت، و محاسبات ممالک را از جزئی و کلی در حضور اقدس عمال و کارکنان دربار کیوان مدار مفروغ ساخته، تا حبه و دینار هر قریه و مزرعای را خود رسیده، قطع و فصل جمع مهمات به رای و رؤیت خود بود.

و حافظه و دریافت آن حضرت به مرتبای بود، که قریه و مزرعه و کاریز آبی که

۱۷- درجهانگشا (ص ۲۷۲) آمده: «میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر فی ماوقع را تاریخ جلوس یافته، و طبعاً قول میرزا مهدی خان معتبر است.

۱۸- در نادرنامه قدوسی (ص ۳۵۹) مصراع دوم چنین است: شاه دین نادرقلی اسکندر صاحبقران.

اعم از دایر و بایر بوده باشد. يك مرتبه که بسمع آن رسیده بود، یا خود به رأی العین مشاهده فرموده بود. در خاطر همایون ضبط فرموده، آبادی و خرابی و مخارج و مداخل آنرا تحقیق فرموده، حکم همایون به نظام و نق آن صادر می‌شد.

و مقرر فرمود که سر رشتجات دفاتر را، که سیاق معمول است، فارسی نمایند. و در تفریح محاسبه در نیم ساعت نجومی به نحوی محاسبات خراسان یا عراق را می‌رسید، که اگر شمس سیاق ۱۹ زنده و در حیات بودی، به عجز وانکسار معترف می‌شدی.

و از طلوع صبح صادق که از سر پرده به خارج دولتخانه همایون آمده، در تخت نادری قرار می‌گرفت. تا هنگام چاشت سلطانی مشغول دیوان سپاه و رعیت بود، و بعد از چاشت که حرکت نموده به حرم تشریف ارزانی می‌داشتند. به قدر نیم ساعت زیاده توقف نفرموده، بیرون می‌آمد، و بد رسیدن محاسبات ولایات می‌پرداخت، تا چهار ساعت از شب گذشته خلق الله را مرخص فرموده، به سادات اجلال می‌رفت. و در بنجر و حضر مراتب امور جهانداری آن حضرت بر این وجه بود.

۱۵

تعیین فرمودن دارای دوران برادر خود ابراهیم خان را به سپهسالاری آذربایجان و مأموریت [تنبیه اگراد یزیدی

چون به اراده و مشیت قادر لم یزل و لایزال، و به توفیق قادر متعال، عنان اختیار رتق و فتق مهمات ممالک ایران در کف کفایت امیر صاحبقران گذاشته شد، حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ [پیوست] که هر کشوری را و هر مملکتی را در عهد امیر صاحب تدبیری گذارد، و عنان اختیار آن ممالک را بدان مفوض و مرجوع دارند. جزو ولایت آذربایجان محل سر [داشت]، و ثنور و دهنه ممالک روم و محل استیلای ولایت روم و لرگی بوده، سپهسالاری و صاحب اختیار آن ممالک را در کف برادر خود محمد ابراهیم خان وا گذاشت.

و محمدمؤمن بیگ قوللر آقاسی مروی را، به نیابت نواب ظهیرالانامی سرافراز و برقرار گردانیده، بالمشافهه مقرر فرمود که: چون مشارالیه مرد سن و قدیمی است، می‌باید به استصواب و صلاحدید آن در امورات دیوانی قیام و اقدام ورزد و موازی دوازده هزار نفر از غازیان رکاب اقدس را مقرر فرمود، که به اتفان نواب

۱۹- شمس سیاق (ظ: سیاقی) شناخته نشد. کتابی به نام «شمس السیاقه» از منصورین محمدین علی شیرازی در فن سیاق در دست است که در ۸۴۲ تألیف شده. (متزوی) شاید نام آن کتاب در ذهن مؤلف بوده، و او را به اشتباه انداخته است.

جهانبانی شاهزاده کامکار عالی‌نبار سمرالله میرزا در رکاب بندگان ظهیرالانامی، اولاً عازم تنبیه و تأدیب طایفه کرد یزیدی شده، متمردان و سرکشان آن دیار را تنبیه بلیغ و زجر بیدریغ نموده. بعد از قتل و غارت آن طایفه، نواب جهانبانی مراجعت بهاردوی والا [نماید] و نواب ظهیرالانامی روانه آفریابجان گردد.

و در خلوت خاص، آن خسر و سپهراسنس به برادر خود سفارشات بسیار و موعظه و نصیحت بشمار کرده، بکدیگر را وداع کرده [نواب ظهیرالانامی] در ساعت سعد با نواب جهانبانی عازم بلباس و کرد یزیدی گردید،

بعد از ورود به نواحی مراغه، دو بوم در آن حدود توقف [کرده]، و از آنجا وارد سلدوز [شده]. در قلعه سنور جمعریگ، بنه و آغرق را گذاشته، ایلغارکنان عازم سیاه‌دره و جبال آن نواحی گردیدند.

و در حین ورود به میانه آن جبال محمدرضاخان قرقلو را با موازی پنج‌هزار نفر به سمت بیاضانات جماعت مذکوره روانه نموده، و خود یا سپاه نصرت فرجام به تعلق آن طایفه عازم گردیدند.

چون به قدر چهار میل راه ایلغار نمودند، ناگاه قراولان فیروزی همعنان به سمع نواب ظهیرالانامی رسانیدند که: به قدر ده دوازده هزار جماعت اکراد مذکوره در عقب این دره نشین دارند، و حال [از] ورود غازیان قزلباش اطلاع یافته، و دست به کوچ زده، اراده فرار دارند.

بندگان والا به سرکردگان دردم مقرر فرمود که جلوی هر حمله بدان طایفه یزیدی نمودند. چون طایفه بی‌عاقبت ضاله از رسیدن غازیان خبردار شدند، به قدر چهار پنج هزار از آن جماعت از میانه دره و جبال بیرون آمده، سر راه بر عساکر منصوره گرفته، به محاربه مشغول شدند.

چون به قدر دو ساعت نجومی جنگ در نهایت صعوبت رخ داد، طوایف بلباسی طاقت صدمه غازیان فیروزی توأمان نیاورده، روی از معركة تبرد برگردانیده، هزیمت نمودند. و نامداران لجه پیکار خانواری آن جماعت را اسیر سر بنجه تقدیر ساخته، جمعی از طوایف مذکوره که در اجل آنها تأخیری واقع بود، به هزار فلاکت در آن مغاره‌ها و جبال متفرق و پراکنده گردیدند.

و نواب والا بعد از وقوع آن فتح نمایان چند یومی در آن حدود عیش‌سرا بوده، غازیان را به اطراف و توابعات آن حدود فرستاد که مواشی و اغنام آن طایفه را به رکاب والا حاضر نمایند.

و از آن جانب چون محمدرضاخان قریب ده میل راه در میان آن جبال ایلغارکنان روانه گردید، ناگاه به قدر سه چهار هزار نفر از اکراد مذکوره که خانواری خود را به حصن حصین برده سقناق ساخته بودند، خود آمده راه بر عساکر قزلباش گرفته مستعد محاربه بودند، که از اتفاق به غازیان قزلباش برخورد کرده جنگ در پیوست، و از جانبین

جمع کثیر هدف تیغ و تبر گردیدند.

چون اقبال بلندمآل خاقان صاحبقران در اوج شرف بود، نیم فتح و قیروزی وزیدن آغاز نهاده، غازیان قزلباش غالب و اعدای ضالّه بدعماش مغلوب شده، شکست فاحش خوردند. و جمعی از رؤسا و عظام و منادید آن جماعت، از قبیل ایوب و ملک برهان و مصطفی بیگ و رشیدبیگ یزیدی بهزخم گلوله ازها درآمدند.

چون طایفه مذکوره رؤسای خود را کشته دیدند، ناچار راه امداد فرار پیش گرفته، به سمت سنه و اردلان بدر رفتند، و غازیان در آن صحاری متفرق شدند. قرب یکهزار خانوار که عازم کوچ بودند، اسیر و دستگیر [شده]، و محمد رضاخان بدفتح و ظفر اختصاص یافته، مراجعت به اردوی نواب ظهیرالانامی نمود.

و نواب عالی، اموال و غنائم و اسرای مذکوره را بر سر غازیان قسمت ساخته، چون خاطر جمعی تمام حاصل کرد، با سپاه دریا امواج عازم سلدوز گردید. و در آن حدود نواب جهانبانی نصرالله میرزا را با سپاه مقرره روانه اردوی همایون نمود. و خود با چند نفر از قدیمیان روانه دارالسلطنه تبریز [شد] و در بلده مراغه دوشب مهمان حاجی ابوالحسن شده، بعد از آن عازم دارالسلطنه مذکوره [گردید].

سکنه آن دیار به استقبال پیش آمده، بندگان ظهیرالانامی لازمه مراعات و مهربانی درباره ایشان فرموده، ققرا و ممتعا را حرم و دینار داده، ابواب داد و بخشش و عدالت بر روی روزگار خلاق گشاده، روزگار بهسوی می برد. تا برداستان آن خان عالی مقام برسیم.

و اما از جانب اعلیحضرت صاحبقران صفی خان بغایری راه، که قبل از جلوس ابد مانوس در سلک مین‌باشیان عظام رکاب انتظام داشت، بهر توفیق سرداری و صاحب‌اختیاری ممالک گرجستان تعیین فرموده، روانه نمود که در آن حدود بهایالت و دارایی قیام نماید. و خود با طحطراق تمام لوای آسمان گشا بهجانب عراق افراشته، در حدود قزوین نواب جهانبانی نصرالله میرزا به عساکر رکاب ظفراتساب ملحق شد.

اما راوی ذکر می کند که قبل از این در مجلد اول نگاشته خامه و وقایع نگار شده، ایماهی بدان رفته بود که ایلچیان پادشاه خورشید کلاه اروس آق‌بانو فرمانفرمای دیار هندرخان آمده در بلده اردبیل حسب‌الفرمان اقدس توقف داشتند. درحین ورود ایات بیضا علامات، ایلچیان مذکور بهشرف دریافت بساط گردون [مطاف] مشرف [شدند] و مکاتبه‌ای را که از نزد پادشاه والا جایگاه سابق‌الذکر آورده بودند با تحف و هدایای لایقه و وقت [وساعت] متعدد غیر مکرر به نظر آفتاب اثر اقدس رسانیدند.

و از عجایباتی که با خود آورده بودند، از آن جمله تخته‌ای بود مساوی، در قالی به چهارپارچه، که به هم وصل کرده [بودند، و] یکپارچه بود. و در صفحه آن اشکال پیاده و سواره بسیار منقوش کرده، سازنده و نوازنده و وحوش و طیور نیز در آنجا کشیده بودند. و آن تخته را پشت به دیوار داده، بر زمین می گذاشتند. چون آفتاب به آن می تابید، صور مذکوره شروع به نواختن ساز و خواندن آوازه‌های مختلف [می کردند]، و سواره به چوگان بازی و پیاده به کشتی گرفتن مشغول می شدند، نواب

اقدس فرمودند، که اگر آفتاب تابد، این اصوات به وقوع می آید. یا موقوف می شود؟ ایلمچیان عرض نمودند که آن تخته را در میان عمارت گذاشته، منتقل آتشی مقابل آن برافروختند. چون حرارت آتش به آن تخته رسید، بهشورش آمد، و [چون آتش را دور می کردند] صدا و حرکات زایل می گردید.

و دیگر شمعدانی به حضور اقدس آوردند که به قدر نیم درع شاه ارتفاع داشت. و شمع مومی آوردند که دوسر داشت، یک سر آن را به روغن زیتون چرب نمودند و ته شمعدان را نیز به روغن ریت چرب نمودند، و شمع را در آنجا نصب کرده روشن نمودند. چون به قدر نیم ساعت آن شمع سوخت، ناگاه از کمرگاه آن شمع تصویری بیرون آمد مراض در دست، و سرفتیله را گرفته، به مکان خود برگشت، تا سه مرتبه.

و دیگر وقت [و] ساعتی آورده بودند، که صورت بسیار از تقاره چیان و نمیر چیان در آنجا مصور بود. همینکه هنگام :خول ساعت می شد، هر یک به نواختن ساز خود مشغول شده، صدای آن یک میل راه می رفت.

چون غریب مذکور از نظر اقدس گذشت، خاقان صاحبقران ایلمچیان را به نوازشات پادشاهانه نواخته، تلفظ و اشفاق بی انتها فرمود، و از دارالارشاد اردبیل مرخص فرموده، نامه ای شامل برترخیص بنای اتحاد و استحکام اساس الفت و وداد، و خواهش مواصت به خود، نوشته، به قید آنکه بعد از تسخیر دارالقرار قندهار شرف ملاقات دست داده، این دو دولت یکی شود، [فرستاد].^۲

۸۶

[جولان] کلک سخن در مضمار حالات غریبه و مقدمات عجیبه که از پهلوان تیزچنگ زادخان سرهنگ به وضوح آمد

راویان غریبانگیز و مهندسان [سراهای] عجایب آمیز جهت شیرینی [کام] مستمعان این اوراق ذکر می نمایند که سابق بر این، قصه پرغصه زادخان سرهنگ شده ای از آن را در دفتر اول این اوراق مذکور ساخت، که حسبالفرمان دارای زمان اخراج اردوی همایون گردید. آن نامدار با اعتبار وارد نواحی اردبیل [شد]، و مدنها در جبال جولان در میان مغارم ای بسر می برد. و رفتاری آن وارد بلوکات و توابعات آن حدود

۳- اینجا در حاشیه صفحه شرحی به خط دیگر افزوده شده مبنی بر: فرستادن عبدالباقی خان زنگه و میرزا ابوالقاسم کاشی صدر و ملا علی اکبر ملاباشی به ایلیگیری روم یا نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیس، برای اعلام جلوس نادر، و پیشنهاد مصالحه براساس شروط خصه. که تصور می کنم خواننده ای آن را از جهانگشا (ص ۲۴۴) خلاصه و نقل کرده است.

شده. ماکول و ملبوس سرانجام نموده، به جهت آن سرهنگ با فرهنگ می‌بردند. چون آوازه جلوس اهد مانوس در ممالک محروسه انتشار یافت، آن نامدار نیز همه روزه به لباس قلندری بهدارالرشاد مذکور آمده، تماشا و تفریح می‌نمود. تا زمانی که رایات خاقان بی‌عدیل به‌دربیل تزل‌اجلال فرمود، همیشه زادخان در قصد اماموردی خان بود، که در حین فرصت طلب خودرا از آن وصول نماید.

چون چند یومی رایات منصوره در آنجا توقف داشت، کاری از پیش نبرده عاقبت چند نفر از کوچک ابدالان خودرا به‌صورت عیدل ساخته، چنان قرار داد گرفته درخدمت ناظر آن امیر به‌ملازمت قیام نمایند، و همه اخبارات و سررشتجات امور اماموردی‌خان را [مطلع] اختیار بوده، یوما فیوما چگونه را به‌عرض سرهنگ رسانند. کوچک ابدالان خودرا ملبس به‌لباسهای فاخر نموده، وارد خیمه ناظر مشارالیه شدند.

چون چشم ناظر، که اسلمسیگ نام داشت، بر طاق ابروی آن پسران آفتاب طلعت افتاد، چون طبع اسلمسیگ سرد بود، کمال برخورد به‌ایشان نموده، از آن پسران پرسید که: مردم کجا می‌باشید، و اراده چه مطلب دارید؟

عرض نمودند که: ما دوتن پسران خواجه‌طیفور کازرانی‌ایم، که پدر ما در دریای مازندران در حین رفتن هشدرخان به‌رحمت ایزدی پیوست، و اموال ما را حرامیان بردند. هر یک قدری از مال پدر خود باقی داشتیم، اراده آن نمودیم که در اردوی معالی به‌امر تجارت اشتغال ورزیم، دو یوم قبل از این در کناره اردو خوابیده بودیم، که در نیمه شب جماعت او باش قطع‌الطریق مرگبان ما را برده، و حال سرگردان می‌باشیم. و دو روز شده که قوت لایموت به‌ما نرسیده، چه شود که از برای خدا به‌فریاد ما بیچارگان برسی.

آن مرد ساده‌لوح سخنان ایشان را باور نموده، گفت: هرگاه پسران مرد سوداگر بوده باشید، و نجیب و اصیل باشید، به‌امر ملازمت درخدمت ما مشغول باشید، شما را مراعات و مهربانی نموده، از دارالسلطنة اصفهان به‌کازران روانه خواهم نمود. پسران عرض کردند که: بسیار مبارک است.

درساعت خوانجه حاضری پیش آن دوتن گذاشته، بعد از اکل و شرب دوست لباس فاخر دربر و سر ایشان نموده، در سلك ملازمان مقرب آن برقرار شدند. چون دو یوم فاصله شد، به‌هریک شمشیر و کارد طلا نیز داده، و شب اراده نمود که طرح بزم انداخته، و در خلوت سخنان خوش‌آمد بدیشان گفته، عیارپیشگان دریافتند که خیال لواط در خاطر آن گذشته، هر دو به‌گریه درآمدند که: تو به‌منزله پدر و برادر مایی. از ما چنین حرکات هرگز دیده نشده، هرگاه چنین باشد ما خودرا هلاک می‌کنیم. اسلمسیگ به‌زبان خوش‌آمد آن شب را به‌سحر رسانیده، باخود گفت: دیرخواهد شد، و عاقبت راضی می‌شوند. و به‌همان دیدن رخساره ایشان قناعت نمود. نهایت سیار پیشگان روز بروز چگونه را به‌سرهنگ بافرهنگ می‌رسانیدند.

چون از حدود اردبیل به [طرف] قزوین آمدند، اماموردی‌خان زرینه و اسباب‌الی چهار پنج هزار تومان جمع ساخته بود. جنگلی اثاثه و اسباب خودرا در بار قاطران

نموده. با چند نفر از غلامان و معتمدان خود رواقهٔ ارض اقدس نمود. عیار بجکان زادخان را از آن آگاه ساخته. مزایب را به آن حالی نمودند. و آن نامدار از شنیدن این مقال کمال بهجت و سرور یافته، با ده نفر از عیار پیشگان خود از قفای کسان اماموردی خان روانه شدند.

و در آن شب که در منزل طارم خلخال بودند، اسلحه‌سپیک را داعیهٔ قق شده، خیمه را خلوت ساخت، و دوفتر عیاربچه را به حضور طلبید. چون حاضر شدند، گفت: با شما امشب چنین عملی خواهم نمود. و اگر قبول مدعا ننمایید شما را به قتل آورم. ایشان چون اصرار آن را ملاحظه نمودند، گفتند: چون ارادهٔ این عمل ناشایست داری، باری مقرر کن که شراب بیاورند، که ما دو نفر خورده مدهوش شویم. آنچه خواهی به عمل آور.

در ساعت فرمود که چند صراحی شراب و عرق آوردند، و یک نفر از عیارپیشگان ساقی شده، شراب بسیار به اسلحه‌سپیک دادند، تا مدهوش شد. و در ساعت ریش و برون آن را تراشیده، نجاست مالیدند. و اموال و اسباب و نقدی، آنچه ممکن شود برداشته، و سوار مرکبان شده، نزد زادخان آمدند.

و در همان شب از عقب اموال اماموردی خان بدر رفتند. و دو منزل و سه منزل را یکی کرده، در محلهٔ باغ ورامین در میان کالی ترول کرده، منتظر نواب اماموردی خان گشتند.

اما با خود اندیشه نمودند که: هرگاه از راه مخالفت و عصیان درآییم، باید قصد حیات یاران و برادران خود نماییم. اولی و انسب آن است که خود را به لباس زوار حضرت امام حسین^(ع) ساخته، بگوییم که از مردم هراتیم، و مدتی بود که به کربلای معلی و شاه نجف رفته، و حال مراجعت نموده، غازم مقصدیم. و در محل فرصت اموال ایشان را گرفته، به در رویم. و به همین خیالات، عیاران خود را به لباس ملایان ساخته، و در منزل ایوان کیف توقف نمودند.

واز آن جانب، چاکران اماموردی خان با بارخانهٔ خود آمده، در آن منزل توقف نمودند. و ملایان مذکور در حین ورود آن جماعت، کمال برخورد نموده خدمتگزاری به عمل آورده، قدری مهر و تسبیح و خاکی کربلای معلی تبرکاً بایشان دادند. و یک شب در آنجا لنگ کرده یوم دیگر به اتفاق آنها غازم شدند. و چند منزلی که با هم بسر [بردند]، کسان اماموردی خان از حسن سلوک آن جماعت رضامندی داشته، در منزلی که ترول می کردند، جمیع اموال و اشیای خود را بایشان گذاشته، خود بسودا و معامله و تماشای قلمه و بلوکات می رفتند.

چون وارد رباط آهوان^۲ شدند، زادخان سرهنگ با عیاران چنان مشورت نمود که امشب در این منزل طرح ضیافت می اندازیم، و در میان طعام داروی بیهوشی به کار برده، اموال را درمی بریم. و از قلعهٔ سمنان سه چهار نفر از عیاران را رواقهٔ آهوان

۲- نسخه: امام رضا.

۳- نسخه: آهویان.

[کرد]، که رفته ملج مهیا نماید و از کسان اماموردی‌خان در آن منزل وعدهٔ سیاحت گرفته، و متعاقب عازم آن حدود گردیدند.

و در حین ورود، طعام بسیار خوب با زعفران بسیار و داروی بیهوشی طیار نمودند، و بعد از آن منزل طعام را در طبقها نموده، و باکلی و شرب اشتغال ورزیدند. و عیاران دیگر قرار اگر و مگر کردند، اما از خان ناچار بهایشان شراکت می‌کرد. چون از طعام خوردن فارغ شدند، بعد از ساعتی بیهوشی بهایشان غلبه کرده، سر را در جای پا گذاشته، مدهوش شدند. عیاران در دم قدری سرکته کهنه در حلق زانخان ریختند، که بدحال بازآمد، و اموال و اسباب را در بار قاطران [کرده] و موازی دوازده نفر چاکران اماموردی‌خان را نیز بر بالای قاطران انداخته، بر سمت جنوبی آن دیار زده به‌در رفتند.

چون به قدر دو میل راه طی نمودند، در کنارهٔ کالی که آب سیلاب در آنجا جمع گردیده بود [رسیدند]. آن دوازده نفر را در همان مکان گذاشته، و داروی بیهوشی در حلق ایشان ریخته، و سوار مرکبان شده، داخل شاهراه گردیدند. و قدر یک میل راه که آمدند، به‌قلهٔ کوهی رسیدند که رد سم و بی دواب ظاهر نمی‌شد. در میان آن جبال دره‌ای را به‌نظر درآوردند که چون گور ظالمان تیره و تار و چون کوه دعاوند پایدار [بود] در آن مکان که پای آدمیزاد به آن نرسیده بود آن زرینه و اموال را در زمین مخفی داشته، و در ساعت ایلمارکنان در طلوع آفتاب خود را به آن مکان که چاکران اماموردی‌خان هنوز بیهوش افتاده بودند رسانیده، دواب و اسبان ایشان را در نزد آن طایفه مسدود نموده، و سوار مرکبان خود گردیده، به سمت اهزندان به‌در رفتند.

اما چون آفتاب زرین [بال] دوشانه‌روز بر بدن نرسین (?) آن جماعت تائیدن گرفت، همگی از خواب مدهوشی درآمده، همدیگر را بیدار نمودند. و خود را در میان صحرائی دیدند، که بدون خار مغیلاں و ریگ بیابان چیزی دیگر به‌نظر ایشان نیامد، و با همدیگر گفتند: مگر خواب می‌بینیم؟ چون تمحص احوال اموال و اسباب و اثاث خود را نمودند، به‌غیر از قاطران و اسبان سواری خود را ندیدند. چون تجسس رفق را نمودند، اثری از زوار و کربلایان ظاهر نشد.

همگی بر خود قرار دادند که آن ده‌نفر شیاطین بوده‌اند، که اموال ما را به‌در بردند. و بر دواب خود [سوار شده] معاودت به‌ریاط آهوان نمودند. و در آنجا نیز اثری ندیده با خود گفتند که مناسب آن است که مراجعت به‌سمنان نموده، به‌ضابط و عمال آنجا بگوییم، که اموال ما را حرامیان زدند. اگر بگوییم جمعی از ملایان با ما این معامله نمودند، یاور نخواهند کرد، و همگی به‌دست اماموردی‌خان به‌قتل خواهیم آمد.

در ساعت آن چند نفر به‌زخم گارد و شمشیر سر و صورت خود را محروم ساخته و قاطران را در صحرا پله کرده، به‌سرعت وارد سمنان شدند. و تقریر نمودند که: حرامیان بر سر ما ریخته اموال ما را غارت نمودند.

و ضابط و عمال آن ولایت در ساعت سوار شده، قریب چهارصد پانصد نفر، وارد رباط آهوان گردیدند. و دواب آنها را از آن صحاری جمع ساخته، اثری از حرامیان

یافتند. و ناچار بعد از سه چهار شبانه‌روز معاودت به‌سمنان نمودند. و مراسلات به‌دامغان و بسطام فرستاده، اثری ظاهر نشد.

و چاکران اماموردی‌خان در سمنان توقف نموده، عریضه‌ای به‌صحابت يك نفر از کسان خود نزد اماموردی‌خان فرستاده، عرض نمودند که در رباط آهوان حرامیان اموال ما را بردند، و خود زخم‌دار و مجروح در سمنان مانده‌ایم، که به‌هر نحو مقرر دارند، از آن قرار معمول داریم.

بعد از رسیدن عریضه و اطلاع، اماموردی‌خان حقیقت مراتب [را] به‌عرض پایه سریر اعلی رسانیده، عرض نمود که: بقدر پنج هزار تومان نقد و جنس روانه متعهد مقدس نموده بودم، که در رباط آهوان حرامیان زده‌اند.

خاقان صاحبقران فرمودند که: گاه باشد زادخان سرهنگ مال تو را برده باشد، گفت: فدایت شوم، زادخان در حدود شیروان می‌باشد، و چند یوم قبل از این مذکور شد که عازم کارتیل و کاخ شده، و اموال این دولتخواه را در مابین دامغان و سمنان حرامیان برده‌اند.

خاقان صاحبقران، بنا به‌سخن مشارالیه ارقام مطاعه به‌عمال دامغان و سمنان و بسطام صادر فرمود، که باید تفحص اموال نواب [اماموردی] خان نموده، پیدا نمایند. و ارقام علیحده نیز به‌عهده صفی‌خان بمایری قلمی شد که چون زادخان سرهنگ مدتی است ترك ملازمت امیر اصلاخان نموده، اخراج اردوی کیوان‌شکوه گردیده، باید کمال دقت و مساعی جمیله در گرفتن آن به‌عمل آورده، روانه نمایند.

اما راوی ذکر می‌کند که چون زادخان وارد نواحی مازندران شده در هیچ منزل و مکان توقف نکرده، وارد رشت و لاهیجان گردید. چند یومی در آن حدود توقف داشت که در این وقت قاطران و شتران اردوی ظفریما به‌عنوان خرید اقمشه وارد رشت گردید.

اما سرهنگ نامدار درحین ورود به‌رشت با رفقا و عیارپیشگان خود به‌صورت قلندری و درویش هندوستانی برآمده، در صومعه هندوان سکنی داشت و کوچک ابدالان آن در کوچه و بازار سیر نموده، چگونگی اخبارات را به‌سمع آن می‌رسانیدند.

در این وقت چشم طیفور (؟) عیاران برکسان امیر اصلاخان افتاد که در رباط هندوان خرید اقمشه نموده، مراجعت به‌اطاق خود نمودند. چگونگی را به‌سمع سرهنگ بافرهنگ رسانیدند. آن نامدار شباهنگ عیار را روانه ساخت که رفته، جا و مکان آنها را حسب‌الواقع مشخص نموده، معاودت نماید. دردم آن عیار غدار خود را از يك چشم کور و از يك دست شل ساخته، لنگان لنگان وارد آن رباط گردید، و نزد هر يك از آن طایفه چیزی درخواست می‌کرد، و هر کس درم و دیناری به‌او می‌داد. و آن عیار مکار در میانه آن رباط نشسته، به‌اکل و شرب مشغول شده، گوش به‌سخن آن جماعت می‌داد.

و همگی ایشان را شناخته فقیرا قلمی را مشخص نموده، وارد حضور سرهنگ گردیده، عرض نمود که: حسن آقا آدم امیراسلان خان، و داشتور آقا آدم اماموردی‌خان، و بیگلر آقا آدم محمدعلی‌خان، و نوروزعلی آقا آدم قاسم‌خان، و جمعی دیگر از سرکردگان هریک آدم خود را با وجوه خطیر و قاطران بارکش همراه نموبانند، که در این حدود اقمشه خریداری کرده، مراجعت نمایند.

زادخان گفت: هرگاه در تصرف مال تغافل نمایم، وجوه نقدی را به‌مصارف اقمشه داده، به‌کار ما نخواهد آمد. اولی وائسب آن است که همین شب رفته، وجوه ایشان را دزدیده، معاودت نمایم.

در نیمه شب که در کاروانسرا را مسدود نمودند و به‌خواب استراحت غنودند، آن سرهنگ نامدار چهار نفر دیگر از عیاران را برداشته، از در بالای کاروانسرا نزول به‌پایین نمودند، و خود را به‌رباط جماعت مذکوره رسانیدند و کمند انداخته، خود را چون مرغ تیزپرواز بر بالای آن رباط گرفتند.

زادخان فی‌الظور جلد سگی از آستین جلبنده خود بیرون آورده، بر سر و صورت کشیده، به‌رفقا گفت: شما در این مکان توقف نمایید، که من اموال و اسباب ایشان را به‌ترد شما بیاورم. و قدم به‌پایین گذاشته، چون سگ صدای بسیار کرده، دید که همگی در خواب‌باند.

اولا خود را بر سر بارخانه اماموردی‌خان رسانیده، دید که چهار نفر آدم آن در خواب‌باند، و خورجین زر نقد را در زیر سر خود گذاشته‌اند. اولاً خشت در زیر سر آنها گذاشته، و خورجین را بیرون آورده، به‌رفقا سپرد، و برگشته جمیع خورجینها را از زیر [سر] آن مردم برداشت.

چون نوبت به‌کسان و آنمهای حسنعلی‌خان معیرباشی رسید، دست به‌خورجین نمود، آن شخص واخ و واخ بسیار گفته به‌خواب رفت. و دفعه دیگر نیز آمده، باز آن شخص بیدار شده، این دفعه به‌جانب او سنگ انداخت. و زادخان اینقدر تأمل کرد که آنرا خواب برد. این مرتبه داروی بیهوشی در دماغ آن ریخته، و خورجین را از زیر سر آن برداشته، به‌ترد رفقای [خود] آورد.

و آن وجوه نقدی را به‌جلبنده خود انداخته، و خورجین و همیان را در زیر سر آدم اماموردی‌خان گذاشته، از بالای بام سرزیر گردیدند. و وجوه نقدی را در میان قلعه در زیر خاک پنهان ساخته، در آن شب معاودت به اطاق خود نمودند، و سر به‌خواب استراحت نهادند.

اما چون بهره‌ای از شب باقی مانده بود، به‌اندک فاصله صبح فیروزه‌گون آشکارا شده، این بخت برگشتگان از خواب بیدار شده، چون ملاحظه اموال و اسباب و مایحتاج خود نمودند، اثری از وجوه خود ندیده، هریک به‌فریاد و فغان درآمد، ناله وزاری و نوحه و بیقراری آغاز نهادند.

چون به تجسس اموال مشغول شدند، خورجین [هارا] در زیر سر آدم [های] اماموردی خان دیدند. گریبان ایشان را گرفته، بنیاد کتک و شلاق نمودند. و می گفتند: آری، ای گیدی دزد عیار مادر قحبه، بگو وجه مارا چه کردی؟ و در کجا زیر خاک دفن نمودی؟

هر چند آن بیچارگان فریاد و زاری نمودند، که ما نیز سیصد تومان زر سفید و پانصد تومان اشرفی داشتیم برده اند، فایده ندارد، شلاق را زیاده می زدند.

چون آن دوسه نفر به هلاکت رسیدند، جماعت مذکوره زنجیر و قراقرز در گردن آن سه نفر [دیگر] افکنده، مقید و محبوس نمودند. و آمده به خدمت میرزا علی اکبر وزیر آنجا که صاحب اختیار ولایت مازندران بود عرض نمودند.

هر چند مشارالیه تفحص نموده، جمعی از کاروانسراداران و همسایگان را به زیر چوب و شکنجه کشید، اثری از آن اموال و اشیا ظاهر نگردید. چون برکل وجوه سیاهه درست نمودند، سه هزار و پانصد تومان گردید، که دزدان برده بودند. چون اموال سرداران و سرکردگان نادریه بود، میرزا علی اکبر به قدر سه هزار تومان جس فرنگ خرید نموده، و مصحوب کسان خوانین مذکور روائه اردوی عملی نمود.

اما چون زادخان از دادن اموال [وسیله] میرزا علی اکبر اطلاع یافت، با ابدالان تعاقب جماعت مذکور نمود. چون دو منزل طی نمودند، در محلی از قفای آن جماعت رسیدند که در سبزه زاری در کنار چشمه آبی تزلزل کرده، به استراحت مشغول بودند. جماعت قلندران وارد گردیدند، دعا و ثنای آن جمع بیخبر را به عمل آورده، در گوشه ای نشستند. و آن جماعت، بعد از اکل و شرب به استراحت مشغول شدند، که در حین غروب آفتاب در سردی هوا عازم راه خواهیم [شد]. و به همان خیالات در کمال خاطر جمعی به خواب رفتند.

چون نفیر خواب آن جماعت بلند شد، زادخان با ده نفر از رفقای خود از جای برخاسته، داروی بیهوشی در دماغ آن جماعت ریخته، در ساعت اموال و اسباب و قاطران را جمع ساخته، و برست آن جبال زده، چون برق بدر رفتند.

چون به قدر چهار پنج میل راه طی نمودند، در میانه جنگل اموال قاطران را در زیر خاک پنهان ساخته، و چهار میل راه دیگر آمده، استران را در میانه راه بسته، بریسه پرمیوه ای خود را رسانیده، و به آسایش اشتغال ورزیدند. و دوشبانه روز در آن حدود توقف، و در یوم سیم خود را به لباس سوادگران فرنگ ساخته به سمت قزوین روانه شدند.

اما از آن جانب چون طایفه مدهوش به حال آمدند، نه بار دیدند و نه استر و نه قلندرا همگی بیکدغه به فریاد و فغان در آمدند که: این چه کم طالعی است که ما نداریم؟ در رشت اموال ما را دزدان می برند، و در عرض راه قلندران می ربایند. فردا حساب اماموردی خان و سایر خوانین را چه خواهیم داد؟ هر يك با بخت خود در جنگ، و از عمر خود دلتنگ، روائه اردوی عملی شدند.

چون قدری راه طی نمودند، در عرض راه به قاطران و اسبان خود برخوردند،